اولین بار که فاطمه را توی دانشگاه دیدم چادری بودنش توی ذوقم زد. به خصوص وقتی فهمیدم قرار است هم اتاقی باشیم حسابی حالم گرفته شد . اول خودم را دلداری دادم که : این دختر ، تازه از خانواده و عقاید سنتی اش جدا شده است . کم کم در محیط روشن فکر دانشگاه حل می شود و... ، اما فاطمه با بقیه فرق داشت نگاهش به زندگی و ابهت خاصی که داشت ، آدم را جذب می کرد . برق نگاه و لبخندهای ملیحش دوست داشتنی ترش کرده بود . خیلی زودتر از آن که فکر می کردم با هم دوست شدیم . دیگر چادری بودنش را پذیرفته بودم ، اما هنوز یک چیز مثل خوره تمام وجودم را می خورد؛این که چرا فاطمه این قدر روی چادرش تعصب دارد ؟ و حتی اگر کسی به خاطر چادرش مسخره اش می کرد ، به جای آنکه ناراحت شود و یا احساس شرم کند غرور و افتخار می کرد .

بالاخره یک روز دلم را زدم به دریا و به او گفتم: فاطمه ! از وقتی دیدمت یه سوال مثل خوره رو اعصابمه . می دونم چیز بی اهمیته اما دلم می خواهد بپرسم و خودم رو راحت کنم . تو چرا چادر سر می کنی ؟

زل زد تو چشمام . در صورتش آرامش عجیبی موج می زد. همیشه این آرامش توأم با متانتش را دوست داشتم . گفت : تو طلاهات رو کجا می زاری ؟

تعجب کردم . نمی دانستم چرا سوالم رابا این سوال بی ربط جواب می داد . کمی هم عصبی شدم . احساس کردم جوابی ندارد و می خواهد طفره برود . با دلخوری گفتم : آخه جواهرات من چه ربطی به سوالی که پرسیدم داره؟

خندید .جوری که تمام دندان های سفید ردیف شده اش معلوم شد .

* تو عجب عجولی دختر! تو جواب منو بده تا ربطش رو بهت بگم.
* خب معلومه تو جعبه جواهرات .
* جعبه جواهرات را کجا میزاری ؟
* درش را قفل می کنم و میزارم یه جای امن مثل گاو صندوق.
* فکر کن هیچ چیز دیگه جز همون جواهرات تو خونه نیست. جواهراتت هم که تو گاوصندوقه . درشم قفله . حالا اگر بخوای از خونه بری بیرون بازم درخونه رو قفل می کنی یا نه ؟
* اینم سواله ؟ خب معلومه . کار از محکم کاری که عیب نمی کنه.
* آفرین ! پس عقل حکم می کنه بازم جانب احتیاط رو رعایت کنی .
* چادر هم مثل همون قفل درخونه است . درسته که ممکنه بدون چادر هم حجابت کامل باشه اما چادر واسه اطمینان بیش تره . این جوری خیالت جمع تره که چشم هیچ دزدی به گوهر عفت تو نمی افته . اصلاً می دونی چادر از کجا اومده ؟ یه جا خوندم که اصلش جا درّ بوده ؛ یعنی جای درّ . بعدها شده چادر.
* جالبه! نمی دونستم ، اما این که چادر می تونه به عنوان حجاب برتر باشه رو از کجا می گید ؟ من که هیچ وقت تو کتم نرفته ! آخه کجای قرآن گفته چادر سر کنید ؟
* این که می گی توی قرآن نیست پس حتماً قرآن خوندی که میگی دیگه ، نه؟
* دست شما دردنکنه . بله مام یه چیزایی خوندیم .
* پس باید آیه 59 سوره احزاب رو هم شنیده باشی . خدا در این آیه خطاب به پیامبر می فرماید «یا ایها النبی قل لأزواجک و بناتک و نساء المومنین یدنین علیهن من جلابیبهنّ ذلک ادنی ان یعرفن فلا یوذین و کان الله غفورا رحیما؛ ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مومنان بگو : جلباب های خود را برخویش فرو کنند . این کار برای اینکه شناخته شوند و مورد آزار و اذیت قرار نگیرند بهتر است و خداوند همواره آمرزنده و مهربان است .
* خدا توی این آیه از لفظ جلباب استفاده کرده . جلباب به معنای پوشش سرتاسریه که تمام بدن رو می پوشونه ؛ یعنی همین چادری که ما می پوشیم از ام سلمه نقل کردن که وقتی این آیه نازل شد زن های انصار همه با چادر مشکی از خانه خارج شدن .
* نمی دونستم ! واسه حرفات سند هم داری ؟نه اینکه فکرکنی خدای نکرده حرفات رو قبول ندارم . حرف تو واسم سنده اما می خوام اگه کسی ازم پرسید بتونم با دلیل قانعش کنم که دیگه جای حرفی نباشه .
* معنای جلباب رو می تونی توی کتاب های لغت عربی ببینی . نمونه اش مقامات حریری . روایتی هم که از ام سلمه نقل شده تو کتاب الدر المنثور از جلال الدین سیوطی اومده . فکر کنم جلد پنجم باشد. شاهدهای دیگه ای هم وجود داره که نشون می ده جلباب همون چادره . مثلاً وقتی از ابن عباس درباره جلباب پرسیدند، گفت جلباب پوشش کاملی است که زن رو می پوشونه و فقط یک چشمش پیدا است . خب این نشون می ده که باز منظور از جلباب همون چادره . شاهد دیگه ای هم هست . این که حضرت زهرا(س)چادر مشکی می پوشیدن.
* حالا چرا مشکی؟ آخه من شنیدم پوشیدن چادر مشکی مکروهه. تازگیاهم که شنیدم که می گن چادر مشکی از زمان قاجار مرسوم شده و قبلش اصلا همچین چیزی نبوده!
* لباس سیاه ذاتاً مکروه نیست . کراهتش به خاطر یه سری مسائل تاریخیه . چون حاکمان بنی عباس و برخی اقوام غیر موحد لباس مشکی می پوشیدند ائمه ما به خاطر این که مسلمونا شبیه این افراد نشن فرمودند که لباس سیاه کراهت داره . در کتابای حدیثی معروف شیعه مثل وسائل الشیعه و مستدرک الوسائل هم روایتی اومده که : لباس سیاه کراهت دارد مگر در خف ، عمامه و کساء . منظور از کساء همون چادر زنان مسلمونه . علاوه بر اینا در زمان معصومین وقتی زن ها چادر مشکی سر می کردند هیچ کدوم از ائمه اعتراض نمی کردن ، تازه تأیید هم می کرند ؛ پس مشخصه که چادر مشکی مورد تأیید معصومین هم بوده . از نظر روانشناسی هم رنگ سیاه به معنای نه است . رنگ مشکی تحریک های روحی و روانی را کاهش می ذه ، چون صامت و غیر متحرکه و واکنش مهمی در بیننده ایجاد نمی کند . به خاطر همین نه تنها موجب جلب توجه دیگران نمی شه که به عدم توجه کمک می کنه .
* برای حرف های فاطمه جوابی نداشتم . همه مستدل بود و محکم . جای هیچ شبهه ای نبود . فقط مات و مبهوت بهش زل زدم.
* فاطمه که تحیر منو دید ، دستی به شانه ام زد و گفت : کجایی دختر؟
* گفتم : همین جا . واقعاً فکر نمی کردم چادر همچین فلسفه ای داشته باشه.
* روز بعد وقتی که به دانشگاه رسیدم ، نگاه سنگین و متعجب بچه ها را رو خودم احساس کردم . من هم مثل فاطمه نگاه های سوال آلودشان را با لبخندی آمیخته با غرور پاسخ دادم. انتهای راهرو فاطمه با همان لبخندهای ملیح همیشگی اش منتظرم بود . دستم را گرفت و گرم فشرد و آرام گفت : چقدر با چادر آسمانی شده ای دختر!

 تهیه کننده :

 افسانه سیاه کمری

 دانشکده پیراپزشکی